

بستاند

مدرسه‌ی خیال‌باف‌ها ۴

ارتش
آشپزهای
شیطانی

هوپا
Hoopa



مدرسه‌ی خیال‌باف‌ها ۴

ارتش آشپزهای شیطانی

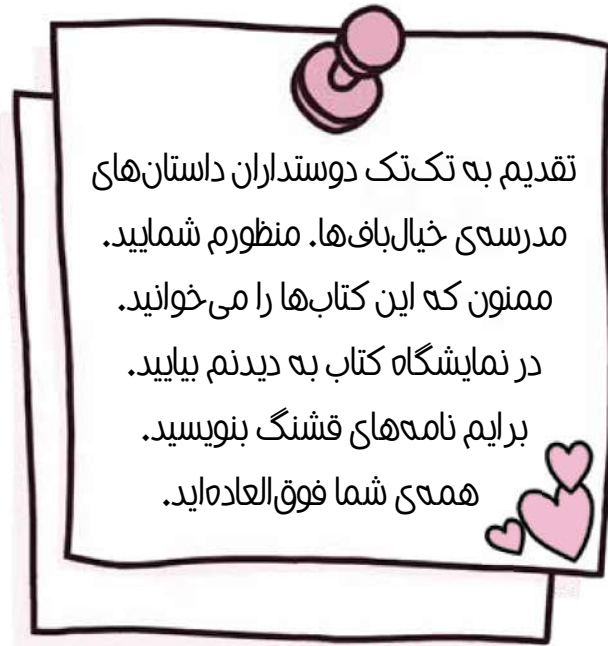


پملا بوچرت

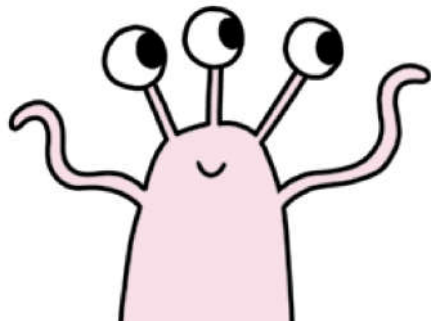
تصویرگر: توماس فلینتم

مترجم: اختر اعتمادی





تقدیم به تک تک دوستداران داستان‌های
مدرسه‌ی خیال‌باف‌ها. منظورم شماست.
ممنون که این کتاب‌ها را می‌خوانید.
در نمایشگاه کتاب به دیدنم بیایید.
برایم نامه‌های قشنگ بنویسید.
همه‌ی شما فوق‌العاده‌اید.



فهرست

۱۸۳	۱۸. جشن تولد شیطانی
۱۹۹	۱۹. انفجار بزرگ بمب شادی
۲۰۹	۲۰. رژه‌ی شیطان‌ها
۲۲۱	۲۱. خوراک گوشت و پوره‌ی سیب‌زمینی سمی
۲۳۵	۲۲. مرغ‌های دریایی میسی را دزدیدند
۲۳۹	۲۳. به دنبال لنگه‌جوراب‌ها
۲۴۷	۲۴. دشمن در مخفیگاه
۲۶۶	۲۵. گوشت مرغ دریایی خوردنی نیست!
۲۷۱	۲۶. میسی از مدرسه اخراج می‌شود!
۲۷۸	۲۷. خوراک گوشت و پوره‌ی سیب‌زمینی جدید مدرسه

۱۱	۱. خلاف‌کار
۱۵	۲. کله‌ی طاس خانم‌های آشپز
۲۵	۳. پارچ آب و تخم چشم‌های کوچولو
۳۶	۴. بابای مدرسه
۵۰	۵. خانم‌سرآشپز تازه
۶۴	۶. چشم‌ها!
۷۱	۷. ما در حال جنگ هستیم!
۷۷	۸. چهره‌ی مسموم از آووکادو!
۹۱	۹. ماده‌ی سمی، شیطان و سنگ کلیه
۱۰۱	۱۰. اشباح شرور و پیر
۱۱۵	۱۱. یک احساس واقعاً عجیب
۱۲۴	۱۲. ایمی
۱۳۵	۱۳. پادزهر شیطانی
۱۴۲	۱۴. یک مأموریت واقعاً خطرناک کتابخانه‌ای
۱۵۶	۱۵. خانم‌آشپز شیطانی دارد می‌آید ما را بگیرد!
۱۶۲	۱۶. خیلی دیر شده که ایمی را نجات بدهیم
۱۷۱	۱۷. وحشت پینگ‌پنگ!

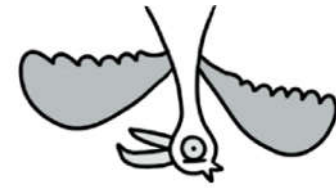




من فکر می‌کردم فقط یک جور شهرت داریم. اصلاً
نمی‌دانستم شهرت یک‌عالمه مدل‌های جورواجور
دارد.

فکر می‌کردم آدم می‌تواند فقط برای کارهای
فوب معروف بشود، مثلاً پادشاه باشد یا برنده‌ی





مدال المپیک شود یا اینکه بوته‌ها را خوب هرس کند و ازشان شکل‌های رؤیایی بسازد. اما حالا می‌دانم آدم می‌تواند برای کارهایی هم که خوب **نیستند** معروف بشود، مثل جنگ راه‌انداختن یا نابودکردن تابلوهای ارزشمند نقاشی و یا دزدیدن مترسک توی جالیز.

دوستم، جودی، می‌گوید وقتی آدم برای انجام کارهای **بد** معروف می‌شود، دیگر «خوش‌نام» نیست، بلکه آدم



است.



مثل گای فاکس^۱ که می‌خواست موقعی که نخست‌وزیر خواب بود، توی خانه‌ی او آتش‌بازی راه بیندازد.

و عیناً همین ماجرا توی مدرسه‌ی ما با خانم آشپز جدید پیش آمد. معلوم شد او **فلاف‌کار** است، یعنی بابای مدرسه این طوری به ما گفت. البته **موقعی** به ما ثابت شد او خلاف‌کار است که مرغان دریایی پیدا شدند و کله‌ی خانم‌های آشپز طاس شد و ما ماجرای



را فهمیدیم.

۱. گای فاکس کسی بود که در قرن شانزدهم میلادی به اتهام توطئه‌ی منفجرکردن پارلمان بریتانیا معروف به «توطئه‌ی باروت» دستگیر شد. مردم انگلستان هر ساله در سالروز خشی‌شدن این توطئه، جشن می‌گیرند و آتش‌بازی می‌کنند و پیکرهای گای فاکس را آتش می‌زنند. -م.



داستان از روز جمعه‌ای شروع شد که ما داشتیم
می‌رفتیم طرف سالن ناهارخوری مدرسه.
داشتیم از پله‌ها می‌رفتیم پایین که میسی
گفت: «خیلی عجیبه. هنوز هم بوش رو احساس
نمی‌کنم.»

زک گفت اگر ما بیشتر توجه می‌کردیم به آن
حس‌های **عجیب و غریبی** که موقع دیدن دختر
جدید به من دست می‌داد، شاید مرغان دریایی
میسی را نمی‌دزدیدند. و راست هم می‌گفت،
چون نجات‌دادن کسی که مرغ‌های دریایی دزدیده
باشندش، کار آسانی نیست، به‌خصوص وقتی
که آن‌ها خودشان هم مثل

میسی ریزه‌میزه باشند

و آدم اصلاً نتواند

ردّ جیغ میسی را بگیرد،

چون غش کرده. فقط می‌شود ردّ

لنگه‌جوراب‌هایش را گرفت.

بله عجیب بود. منظور میسی این بود که بوی خوراک گوشت و پوره‌ی سیب‌زمینی

را حس نمی‌کند. میسی همیشه روزهایی که برای ناهار، خوراک گوشت و پوره‌ی سیب‌زمینی داشتیم، پیش از آنکه به سالن ناهارخوری برسیم، بوی آن را می‌شنید. شک نداشتیم که آن روز برای ناهار خوراک و پوره داریم، درست است که روز جمعه بود، ولی خانم‌های آشپز در طول هفته این ناهار را درست نکرده بودند و دیگر وقتش شده بود که این ناهار حال به هم‌زن را به خوردمان بدهند. همیشه‌ی **فدا، دست‌کم** هفته‌ای یک بار باید حتماً این غذا را به خوردمان می‌دادند.

وقتی رسیدیم به سالن ناهارخوری، من، جودی، زک و میسی نشستیم پشت میز برای خوردن لقمه‌ای که از خانه آورده بودیم. چون همه‌ی ما از خوراک گوشت و پوره‌ی سیب‌زمینی بدمان می‌آید. میسی هم واقعاً از این ناهار وحشت دارد. یک بار، خانم کید (ناظر بدجنس سالن ناهارخوری) میسی را مجبور کرد که این غذا را بخورد و میسی غش کرد و باکله رفت توی سینی ناهار، چون میسی وقتی می‌ترسد، غش می‌کند.



خلاصه ما همه حیران مانده بودیم که چرا بوی
همیشگی خوراک و پوره‌ی سیب‌زمینی نمی‌آید و
آن وقت متوجه یک چیز



شدیم.

همه‌ی خانم‌آشپزها یک‌جوری عوض شده بودند.
یونیفرم نو پوشیده بودند و حتی کلاه بامزه‌ای
سرشان گذاشته بودند، درحالی‌که قبلاً کلاه سرشان
نمی‌گذاشتند. معمولاً آن‌ها از این کلاه‌های کهنه‌ی
مخصوص زیر دوش می‌گذاشتند سرشان و مویشان

هم از همه طرف مثل سیخ می‌زد بیرون. اما دیگر حتی
یک تار مویشان هم معلوم نبود. زک گفت که شاید
کله‌ی همه‌شان طاس شده، برای همین هم همه‌شان
کلاه گذاشته‌اند سرشان. ولی ما مطمئن نبودیم.

همه به شک افتادیم. خیلی عجیب بود که خانم‌های
آشپز، آن هفته خوراک درست نکرده بودند و لباس
نونوار پوشیده بودند و کلاه به سر گذاشته بودند،
نکند واقعاً کله‌شان طاس شده بود؟

جودی گفت احتمالاً دلیل **طاسی** آن‌ها، این است
که سالیان سال **بفار** خوراک گوشت و پوره‌ی
سیب‌زمینی رفته به خورد موهایشان و **فولیکول**
موهایشان را از بین برده و برای همین، حالا همه‌شان
طاس شده‌اند. به‌خاطر همین، حالا دیگر خوراک

گوشت و پوره‌ی سیب‌زمینی
نمی‌پزند.

اما بعد دست میسی
شروع کرد به لرزیدن.

گفت: «فکر کنم به چیزهای
دیگه‌ای هم هست. **نگاه کنین.**»

نگاه کردیم به پارچ آب، چون
همان چیزی بود که میسی
داشت نشان می‌داد. همه
ساکت **زل زردیم** به پارچ

آب. بالاخره زک گفت: «این‌ها **چی**؟»

من بهشان گفتم **نمی‌دانم**، جودی هم سر تکان
داد که یعنی نمی‌داند.



زک گفت: «مثل **چشم‌های** کوچولوی یه جونوری
می‌مونن!» و آن وقت میسی ترسید و از جا پرید و
خورد به پارچ آب و همه‌ی چشم‌های توی آب پخش
شدند روی میز و ریختند روی زمین.



چند **قرن** طول کشید تا میسی آرام شود، حتی بعد
از اینکه ما را فرستادند توی زمین بازی ناهار بخوریم،
چون خانم کید گفت که ما خیلی **شلوغ** کرده‌ایم.
ولی خانم کید به مانگفت آن چشم‌های عجیب و غریب
کوچولوی توی پارچ آب چی بودند. جودی گفت خود
خانم کید هم به اندازه‌ی ما جا خورده بود و احتمالاً
خودش هم بی‌خبر بوده که چی بوده‌اند.

عجیبه که آدمیزاد کتاب هاش رو نمی خوره!

هوپا، ناشر کتاب‌های خوردنی



نشر هوپا همگام با ناشران بین‌المللی، از کاغذی مرغوب با زمینه‌ی کرم استفاده می‌کند؛ زیرا:
■ این کاغذ نور را کمتر منعکس می‌کند و در نتیجه، چشم هنگام مطالعه کمتر خسته می‌شود؛
■ این کاغذ سبک‌تر از کاغذهای دیگر است و جابه‌جایی کتاب‌های تهیه‌شده با آن، آسان‌تر است؛
■ و مهم‌تر از همه اینکه برای تولید این کاغذ درخت کمتری قطع می‌شود.

..... به امید دنیایی سبزتر و سالم‌تر

کتاب‌فروشی‌های هوپا
www.hoopabooks.ir



اینستاگرام هوپا
hoopa_publication



سایت هوپا
www.hoopa.ir



کانال تلگرام هوپا
<https://t.me/hoopabooks>



هوپا مارکت، فروشگاه اینترنتی هوپا
www.hoopamarket.com

